

دعوای مرگبار

مرگ مشکوک زن جوان در خانه اش، پرونده ای بود که سرگرد میری از معمای او رازگشایی کرد

سرگرد میری با صدای زنگ گوشی از خواب بیدار شد. وقتی به تلفن جواب داد مامور کلانتری یک تهران از مرگ مشکوک زن جوانی در محله قیطریه خبر داد. برق اتاق را روشن و قلم و کاغذی برداشت و آدرس را یادداشت کرد.

خیابان های شهر خلوت بود و خیلی زود به مقابل خانه زن جوان رسید. ساختمانی شش طبقه که خودروی کلانتری و پزشکی قانونی در مقابلش پارک بودند.

با نشان دادن کارتش به سربازی که مقابل در ایستاده بود، وارد شد و با راهنمایی سرباز جوان به طبقه سوم رفت. مرد جوانی و زن میانسالی در مقابل در آپارتمان بی تابی می کردند. سرگرد وارد آپارتمان شد و با جسد زن جوان در اتاق خواب رو به رو شد. طنابی از سقف آویزان بود و در کنار آن روی زمین صندلی قرار داشت که به نظر می رسید زن جوان برای خودکشی از آن استفاده کرده است.

جسد زن جوان در حالی که دست هایش از پشت بسته بود روی زمین قرار داشت و به نظر می رسید سعی کرده هیچ راهی برای بازگشت به زندگی برای خود باقی نگذارد.

دکتر صادقی مشغول معاینه جسد شد و سرگرد به بررسی خانه پرداخت. وسایل خانه منظم سرجایش بود و هیچ آثاری از درگیری وجود نداشت. از مامور کلانتری خواست شوهر این زن برای تحقیقات داخل خانه بیاید.

مرد جوان اشک هایش را پاک کرد و سعی کرد آرام باشد و به پرسش های سروان پاسخ دهد.

چند وقت است ازدواج کرده اید؟

حدود دو ماه؛ البته خیلی وقت است همدیگر را می شناسیم. من و همسرم در یک دانشگاه درس می خواندیم و در آنجا عاشق هم شدیم و به خواستگاری اش رفتم اما پدرش مخالفت کرد و گفت هر وقت توانستم کار خوبی پیدا کنم به خواستگاری دخترش بروم. ارتباط من و مینا ادامه داشت و بعد از گرفتن مدرک در یک شرکت مشغول به کار شدم و دوباره به خواستگاری اش رفتم که این بار پدرش موافقت کرد. دو ماه قبل جشن عروسی را برگزار کردیم و به این خانه آمدیم.

در این مدت با هم اختلاف داشتید؟

نه ما عاشقانه هم را دوست داشتیم و هنوز از این تصمیم همسرم شوکه هستم. آن هم به خاطر یک دعوای ساده.

چه دعوایی؟

همسرم با یکی از دختران دانشگاه رابطه خوبی داشت و من از آن دختر خوشم نمی آمد. این دختر فقط دنبال خوشگذرانی بود. امروز ظهر مینا را به خانه اش دعوت کرده بود که من مخالفت کردم و اجازه ندادم به آنجا برود و به او گفتم اگر به این مهمانی رفتی من را فراموش کن. صبح بعد از دعوا بر سر این موضوع خانه را ترک کردم.

در طول روز با او تماس نداشتی؟

چند بار به تلفنش زنگ زدم اما پاسخی نداد. فکر کردم به خاطر دعوای صبح قهر کرده است. شب وقتی به خانه آمدم در اتاق خواب با جسد حلق آویز او رو به رو شدم. سریع از آشپزخانه صندلی آوردم و جسد را پائین کشیدم اما دیر شده بود و نفس نمی کشید.

سرگرد سپس سراغ دکتر رفت. او که معاینه جسد را تمام کرده بود در گزارش اول خود گفت: علت مرگ خفگی است و صبح فوت کرده است. مدت زمان زیادی هم جسدش آویزان بود.

کارآگاه برای تکمیل پازل این ماجرا سراغ مادر مینا رفت تا از او تحقیق کند.

چرا دخترتان خودکشی کرد؟

باور کنید از شنیدن این خبر شوکه شده ام.

سابقه خودکشی داشت؟

نه. او دختر پرانرژی و سرزنده ای بود. اگر می خواست به چیزی برسد می جنگید تا به هدفش برسد و آدمی نبود که جا بزند.

آخرین بار چه زمانی با او صحبت کردید؟

دیشب بود. مثل همیشه صحبت کرد و ناراحتی یا تصمیمی برای خودکشی در حرف هایش ندیدم.

سرگرد بعد از بررسی صحنه و گزارش دکتر، یک بار دیگر صحبت های مرد جوان و مادر مینا را بررسی کرد و با بازپرس جنایی تماس گرفت و گزارش تحقیقاتش را داد و قاضی دستورات قضایی لازم را صادر کرد.

ادامه دارد...

شما خوانندگان عزیز برای ما بنویسید سرگرد میری از کجا به راز این پرونده پی برد؟ زن جوان خودکشی کرده یا به قتل رسیده؟ و اگر داستان را با دقت بخوانید متوجه می‌شوید. دو دلیل برای افشای راز این پرونده را همراه با نام و نام خانوادگی به شماره ۳۰۰۰۱۱۲۲۴ پیامک کنید. هر هفته به دو نفر از کسانی که پاسخ صحیح بدهند، به قید قرعه کارت هدیه ۵۰ هزار تومانی اهدا می‌شود

بازگشت

ترک موفق بعد از ۵۰ بار شکست

زن جوان ۲۸ ساله است و دو بچه دارد. او به خاطر اعتیاد شوهرش، مدتی با هیولای مواد مخدر درگیر و زندگی‌اش تیره و تار شده بود. آن‌طور که زن جوان توضیح می‌دهد، اعتیاد شوهرش از زمانی شروع شد که هنوز مجرد بود و به خواستگاری همسرش نرفته بود: «شوهرم از زمان مجردی‌اش تفننی مواد می‌کشید. خودش تعریف می‌کند وقتی بیشتر فامیل دور هم جمع می‌شدند، تریاک می‌کشیدند و او هم برای این‌که با جمع همراهی کند چند پک به وافور می‌زد. بعد از این‌که به خواستگاری‌ام آمد، حرف و حدیث‌هایی از دیگران در مورد اعتیادش شنیدم. وقتی از خودش پرسیدم، همه چیز را حاشا کرد و گفت این صحبت‌ها نیست و چون تعارف می‌کنند، تریاک می‌کشیده است. خودم از این ازدواج ناراضی بودم، اما پدرم گفت پسر خوبی است و خانواده خوبی هم دارد. با این حرف‌ها، بالاخره من هم خام شدم، ولی از همان دوران نامزدی به او ش
داشتم. چون خانواده‌اش دائم به من می‌گفتند مراقب ب
رفیق‌بازی نکند و هرجایی نرود.»

زن جوان تصور می‌کرد هشدارهای خانواده شوهرش از
حساسیت‌شان است و اهمیتی به حرف‌های‌شان نمی
اما در همان دوران نامزدی و در ماشین شوهرش، اول
نشانه‌های اعتیاد را با دیدن سنجاق و سیم پیدا کرد. یک
هم در حمام، بسته سفیدرنگ کوچکی در دستان شوه
دید که باعث شد به شوهرش شک کند. او را دنبال کرده
تا بسته را بگیرد، اما همسرش آن‌قدر آبه و قسم خورد